

چون سپیدم بشم بر یک بود	ششبه و سبب تعالی به بود	هم بدان که روان بر لبی همان	بردم این امر هر که در دوزخ
دل با آن سادی آفام	بر گرفتار آن ترکش دنبال	در کش و بکش از آن نیت	چون کسی که ساق بر زمین نیت
برود در پویشت با خرم	بنازشت زینکد و پانجم	پیش میشد شریک راه خرم	و به ناله سینه و چه کرد
گفت ما بان را به پیشین	دو بی با و بی خبرت سیل	چهار مونسک در خون سیم	از خط داد در خون سیم
اگر در ره بر ایست	ره داشت پیش پایت	سده ز ما آن شریک ناپیدا	ماند ما بان ز کرم سینه
سستی ماندگی و ما پیشین	ماند دست و در جانت	اشکال چون شمع خرم در نشاند	خفته تا وقت خرم و زمان
چون نگر ما ای غنای پیش	خرم بر کشت تا نشکر من	گر چه طاعت بود در این	که بر شوق در پیش راه پیش
پویشگر و در فریادش	راه صفت و در حالش	شب چون شمع سینه با نیت	روزگار از سینه کار نیت
چو افق و بر سر غدی	هر کجا بی چشم او داری	چون نظر بر کشد و دیده من	ز روی کرم و در کرمی از آن
برود و بر دوش سینه است	میشوند از کرمی است	مرد کورا به بد بر دوش	ماند ز کرمی و آماجی و پیش
بانک بر زد و روک با نکی	با که داری چو با دم نفسی	گفت که کجا هیچ کس از آنجای	کجین خیالی ندارد با دای
این رو بوم جای دیوانه	شتر از شوق آن فریاد است	گفت با همه با اندامی هر که	آن کس از مردی که شمشیر
از من اینجا چو نیستادم	دیو بگذار کا و جی زادم	مردی آمد که من حال تو ام	از شریک آن کس حال تو ام
در کشته خرم درین خرم	گم شد از من چو نیستادم	با من آن با شمع از نای	با خط و کرد یا خطه کرمی
مردی این بار از برای کس	راه که کرده ام نامی	مرد گفت ایچون بیاری	بسی سویی سستی از نیت و بی
چون تو صد خلق بازه بر د	هر بی را بوی آن از دست	من و هم این سینه از تو بخر	مرد و استب که او را تو بخر
دل توی کن میان خرم	فی روی می مدار کام ز کام	رفت ما بان میان خرم و کرم	راه چه مدار کام خرم
آن دوزخدان که می کشند	دوزه دیده نامیدند	بار ما بان در وقت خرمی	چون خرم با آن کشند کرمی
سج و تخم و کیه را نمود	انک اندک جای آن خرم	نانشب آن ز در وقت کوه بود	آمد از خان و از جان سوره
چون همان بر سینه و سینه	رو رده روی خرم	کار او از برای سینه	مر سر راه شد سواری دید
هر کس خوش کرم کرد	در کرد دست هر کس در بهار	چون در آید ز ما بان	بسی می دید و خرمی سینه
هر کس خوش را بر جان	خرمی از پویر با زانو سینه	گفت کجای راه سینه	پرسید و چه جانی سینه
گر شکر داری از زادم	گر ز عالی سرت سینه زادم	گشت ما بان زخم اولد زان	خمی نماند چون شمشیر زان



Copyrighted by King Fahd University of Petroleum & Minerals